

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## امکان عصمت برای بشر (۱)

آیا عصمت در بشر امکان‌پذیر است؟ آیا انسان با این خصوصیات بشری می‌تواند معصوم باشد؟ آیا این مغایر با تعریف و شناختی که از انسان داریم، نیست؟ برای روشن‌تر شدن این سوال، توضیحی می‌دهیم: مدل‌هایی که در موجودات سراغ داریم و محال است خلاف مشیت الهی، عملی از آنها سر بزنند، دوتاست.

۱. **حیوانات:** حیوانات محال است، خلاف مشیت الهی عملی از آنها سر بزنند؛ زیرا مجبور و فاقد اختیارند. آنچه مشیت الهی بوده است به صورت غریزه، جبراً بر وجود حیوان حکومت می‌کند. حیوان تحت جبر غریزه عمل می‌کند. همان غریزه‌ی او مشیت خداوند در رابطه با او بوده است؛ لذا محال است خلاف مشیت الهی عملی از حیوان سر بزنند؛ اما این مدل مصونیت حیوان، برای توضیح عصمت در انسان پاسخگو نیست؛ زیرا انسان برخلاف حیوانات، دارای اختیار و آزادی است؛ حیوان نمی‌تواند؛ ولی انسان می‌تواند.

۲. **ملائکه:** دومین دسته از موجودات که خلاف مشیت الهی عملی از آنها سر نمی‌زند، ملائکه الله هستند. قرآن کریم از زبان خود آنها بیان فرمود که از ارتکاب معاصی، مصونند. در آیات متعدد قرآن به این مسأله اشاره شده است: «**لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**»<sup>۱</sup> اینها در برابر امر الهی عصیان و معصیت نمی‌کنند و هرچه خدا امر کند، اجرا می‌کنند. بارها در قرآن به این مسأله تأکید شده است

۱. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

که ملائکه معصومند و خلاف مشیت الهی عملی مرتکب نمی‌شوند؛ منتها مصونیت ملائکه با مصونیت حیوانات فرق می‌کند. حیوانات مجبور و فاقد اختیارند؛ اما ملائکه مختار و دارای آزادی هستند. ملائکه که دارای اختیارند، پس چطور محال است که مرتکب معصیت شوند؟ پاسخ این است که برای انجام هر کار دو چیز لازم است؛ یکی قدرت بر انجام کار و دیگری انگیزه برای انجام آن کار. صرف اینکه من می‌توانم کاری را انجام دهم، به این معنا نیست که آن را انجام خواهم داد. علاوه بر قدرت، انگیزه هم لازم است.

خیلی از کارهاست که شما قدرت انجام آن را دارید، ولی محال است آن کار را انجام دهید؛ مثلاً، شما قدرت دارید که یک لیوان را از نفت پر کنید و سر بکشید و بخورید؛ آیا این کار را انجام می‌دهید؟ می‌گویید محال است. می‌گویم قدرت که دارید، پس چطور محال است؟ می‌گویید: انگیزه‌ای ندارم؛ به چه دلیل این کار را انجام دهم؟ شما قدرت دارید که مستی خاک بردارید و بخورید؛ اما محال است این عمل را مرتکب شوید؛ زیرا انگیزه‌ای برای این کار ندارید؛ پس برای اینکه کاری را یک موجود مختار انجام دهد، علاوه بر قدرت، باید انگیزه و دلیل برای انجام آن کار را هم داشته باشد. ملائکه قدرت بر انجام معصیت دارند؛ یعنی مختارند؛ اما انگیزه‌ی انجام معصیت را ندارند.

آنچه در بشر سبب می‌شود که مرتکب معصیت شود، لذایذی است که از ارتکاب معاصی به دست می‌آید. چرا غذای حرام را می‌خورد؟ چون لذیذ است. این لذت غذاست که سبب شده است شخص به سمت خوردن آن برود؛ یعنی انگیزه‌ی غذا خوردن در او ایجاد شده است. هر فعل حرامی همین‌طور است. آن لذتی که فعل حرام ایجاد می‌کند، انگیزه‌ی رفتن به سمت فعل حرام است. چه چیزی سبب این لذت شده است؟ قوای نفسانی. قوای نفسانی، همان شهوات و غضب است. اینکه لقمه‌ی حرامی را می‌خورد و لذت می‌برد، از شهوت طعام است. کسی که رقیب خود را ناجوانمردانه از میدان بیرون می‌کند تا به پست و مقامی برسد، از شهوت مقام است. کسی که دست به دزدی، سرقت و یا دریافت رشوه و امثال اینها دراز می‌کند، از شهوت پول، دارایی و ثروت است. کسی که نگاه آلوده‌ای به نامحرم می‌اندازد، از شهوت جنسی یا غریزه‌ی جنسی است. درحقیقت، یا شهوات یا غضب، سبب لذت‌بخش

بودن گناهان می‌شوند؛ مثلاً شخصی از کسی ناراحت شده‌است، تنها در گوشه‌ای او را می‌گیرد و دمار از روزگارش درمی‌آورد؛ خیلی ناجوانمردانه او را له می‌کند. او ظلم کرده است. چرا این کار را کرد؟ زیرا اعمال غضب برای او لذت‌بخش بود؛ از دستش عصبانی بود، دق دلش را سرش خالی کرد. پس چیزی که سبب می‌شود گناه برای انسان لذت‌بخش شود، شهوات و غضب است که اصطلاحاً به آن "قوای-نفسانی" می‌گویند. قوای نفسانی در ملائکه وجود ندارد؛ پس ملائکه شهوات و غضب ندارند؛ لذا معصیت برای آنها لذت‌بخش نیست؛ چون لذت‌بخش نیست، انگیزه‌ای برای انجام آن ندارند؛ مانند خیلی از کارهایی که برای ما لذت‌بخش نیست و هیچ‌وقت انجام نمی‌دهیم؛ ولو قدرتش را هم داشته-باشیم. ملائکه هم همین‌طورند. معصیت برایشان لذت‌بخش نیست و چون لذت‌بخش نیست انگیزه‌ای برای انجام معصیت ندارند.

اگر بخواهید عصمت ملائکه را برایتان مثال بزنم، فرض کنید: آیا قابل‌تصور است پسر بچه‌ی دوساله‌ای، نگاه شهوت‌آلود و حرام به یک زن نامحرم داشته‌باشد؟ اصلاً قابل‌تصور نیست. چرا؟ مگر پسر بچه‌ی دوساله نمی‌تواند زن نامحرم را نگاه‌کند؟ چرا، اما چنین نگاهی در مورد او قابل‌تصور نیست؛ چون لذت‌بخش بودن این نگاه از غریزه‌ی جنسی است و در پسر بچه‌ی دوساله غریزه‌ی جنسی بیدار و فعال نشده‌است. چنین نگاهی برای او طعم شیرین ندارد که انگیزه‌ی آن نگاه را ایجاد کند؛ لذا این بچه مطلقاً مصون از نگاه شهوت‌آلود به زن نامحرم است. ملائکه هم این گونه‌اند؛ یعنی آن چیزی که سبب لذت‌بخشی گناه است، در آنها نیست؛ در نتیجه انگیزه‌ی انجام گناه را ندارند.

عصمت ملائکه هم برای توضیح عصمت در انسان پاسخگو نیست؛ چون انسان برخلاف ملائکه، دارای شهوت و غضب است؛ لذا گناه برای او لذت‌بخش است.

اکنون سؤال شفاف‌تر شد؛ انسان هم برخلاف ملائکه، شهوت و غضب دارد؛ لذا گناه برای او لذت‌بخش است و انگیزه‌ی گناه دارد و هم برخلاف حیوانات، دارای اختیار و قدرت بر انجام گناه است، آیا می‌توان تصور کرد که چنین بشری به‌طور مطلق مصون از ارتکاب گناه باشد و محال باشد که گناه کند؟ آیا

می‌شود برای بشر چک سفید امضاء کرد که من تضمین می‌کنم، محال است تا آخر عمرش گناه انجام

دهد؟ آیا این امر مغایر با داشتن شهوت و غضب یا اختیار و قدرت بر انجام گناه نیست؟

برای پاسخ به این سؤال، از دو زاویه وارد می‌شویم. اولین زاویه این است که رفتارهای انسان که یا طاعت است یا معصیت، نتیجه‌ی تصمیماتی است که می‌گیرد. سرنوشت تصمیم‌های انسان هم وابسته است به نتیجه‌ی تقابل و جنگی که دائماً در درون انسان در جریان است. این تقابل و جنگ بین چه چیزهایی است؟ در هر دو راهی تصمیم‌گیری که انسان می‌خواهد تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد یا ندهد، از یک سو قوای نفسانی که شهوات و غضب است و از سوی دیگر، قوای رحمانی که عقل و ایمان است، به میدان می‌آیند و هریک تلاش می‌کنند که تصمیم شخص را به سمت تأمین خواسته‌های خودشان بکشانند؛ یعنی شهوت و غضب به میدان می‌آید و تلاش می‌کند تا شخص تصمیمی بگیرد که اقتضائات شهوت و غضب را تأمین کند؛ در مقابل هم عقل و ایمان به میدان می‌آید و تلاش می‌کند که تصمیم فرد را به سمتی بکشانند که مقتضیات عقل و ایمان را تأمین کند. بین این دو دسته، جنگ درمی‌گیرد. در این جنگ و تقابل، هرکدام که پیروز شود، تصمیم فرد را به سمت خود می‌کشاند. اگر شهوت و غضب بر عقل و ایمان پیروز شود، تصمیم شخص، تصمیم نفسانی می‌شود. اگر عقل و ایمان پیروز شود، تصمیم شخص یک تصمیم رحمانی می‌شود. رفتار ناشی از تصمیمی که تحت تأثیر شهوت و غضب، شکل می‌گیرد، رفتاری انحطاط‌بخش خواهد بود که انسان را به مرتبه‌ی حیوانی می‌کشاند و به آن "معصیت" می‌گوییم. رفتار ناشی از تصمیمی که تحت تأثیر قوای رحمانی شکل می‌گیرد، رفتاری تعالی‌بخش است که به آن "طاعت" می‌گوییم؛ پس معلوم شد سرمنشأ طاعت و معصیت کجاست.

در انسان‌های معمولی سرنوشت این تقابل در موارد مختلف با هم فرق می‌کند. گاهی اوقات قوای نفسانی پیروز می‌شود و تصمیم شخص به سمت اقتضائات شهوت و غضب می‌رود و رفتار ناشی از آن معصیت می‌شود. گاهی اوقات هم عقل و ایمان پیروز می‌شود و تصمیم شخص به سمت اقتضائات عقل و ایمان می‌رود و رفتار ناشی از آن طاعت می‌شود؛ لذا کارنامه‌ی عمل او ترکیبی از معصیت‌ها و

طاعت‌هاست. به تعبیر قرآن: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا»<sup>۲</sup> به صورت مخلوط، هم عمل صالح دارند، هم سیئه و معصیت. این برای انسان‌های معمولی است.

پیروزی موردی قوای رحمانی یا قوای نفسانی، سرنوشت شخصیت فرد را یک‌سویه نخواهد کرد و موردی است؛ بعضی وقت‌ها این طرفی است، بعضی وقت‌ها آن طرفی. برای مثال، در جنگ ایران و عراق، یکسری عملیات موضعی کوچک از جانب دو ارتش انجام می‌شد؛ یعنی گاهی اوقات ارتش عراق، طراحی عملیات می‌کرد و در جبهه‌ی کوچکی حمله می‌کرد و چند قدم وارد خاک ایران می‌شد و آنجا را تصرف می‌کرد؛ مثلاً وارد فکه می‌شد؛ از آن طرف چند وقت بعد نیروهای مسلح ایران هم یک نقشه‌ی عملیاتی طراحی می‌کردند و در جبهه‌ی کوچکی حمله می‌آوردند و در خاک عراق، مثلاً در حاج‌عمران، پیشروی می‌کردند و منطقه‌ای را می‌گرفتند. این پیروزی‌های موردی و مقطعی سرنوشت جنگ را یک‌طرفه نمی‌کرد؛ اما قابل‌تصور بود که یک‌بار تمام نیروهای مسلح ایران و تمام نیروهای مسلح عراق، در کل خط مرزی، عملیات کلی انجام دهند. اگر کل این نیروها به هم حمله می‌کردند، بالاخره در این جنگ، یک طرف پیروز می‌شد. در این صورت، طرف پیروز، پیروز نهایی جنگ بود؛ چون کل نیروی مسلح طرف مقابل را شکست داده بود و اگر چنین پیروزی به‌دست می‌آمد، نیروی مسلح پیروز وارد کشور شکست‌خورده می‌شد و تمام خاک آن کشور را تصرف می‌کرد؛ وارد پایتخت می‌شد و حاکمان و فرمانروایان را از کرسی قدرت پایین می‌کشید و خود بر اریکه‌ی فرمانروایی می‌نشست.

در کشور وجود انسان هم این‌گونه است؛ یعنی می‌توان تصور کرد که جنگی تمام‌عیار و با تمام قوا، بین نیروهای نفسانی و رحمانی در بگیرد. اگر چنین عملیاتی صورت بگیرد؛ پیروز آن عملیات، پیروز نهایی جنگ درونی انسان است و آن قوای پیروز تمام کشور وجود انسان را اشغال می‌کند و وارد مقر فرمانروایی و پایتخت وجود انسان که دل اوست، می‌شود و بر اریکه‌ی حاکمیت تکیه می‌زند؛ قوای

---

<sup>۲</sup>. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۲.

شکست خورده را اسیر می‌کند و مثل غلام حلقه‌به‌گوش، تحت فرمان خود در می‌آورد. چنین فردی، شخصیتش یک‌طرفه شده‌است. تا دیروز سرمیز تصمیم‌گیری‌های او، هم قوای رحمانی و هم قوای نفسانی حضور داشتند. اینها با هم زورآزمایی می‌کردند تا کدامیک پیروز شوند و تصمیم را به‌سمت خود بکشند؛ اما از این به‌بعد، یکی از این دو دسته قوا شکست خورده است و آن را از اتاق مذاکرات و تصمیم‌گیری بیرون گذاشته‌اند، گفته‌اند جلوی در بایست! مثل غلام حلقه‌به‌گوش اسیرش کرده‌اند. قوای پیروز یک‌تنه تصمیم می‌گیرد و به همان قوای شکست‌خورده، ابلاغ می‌کند و آنها هم باید اطاعت کنند. در تصمیم‌گیری‌های چنین شخصی، دوجناح حضور ندارند؛ لذا شخصیت او یک‌طرفه و رفتارهایش یک‌دست می‌شود؛ برخلاف انسان‌های معمولی که گاهی رفتارهایشان طاعت است و گاهی معصیت.

حال، بستگی دارد که قوای پیروز کدام باشد. اگر قوای نفسانی، یعنی شهوت و غضب پیروز شده‌باشند، عقل و ایمان را اسیر می‌کنند و در مقرّ فرمانروایی وجود انسان، یعنی قلب و دل، بر اریکه‌ی حکومت می‌نشینند و بر تمام کشور وجود انسان حکم می‌رانند؛ عقل و ایمان را هم اسیر می‌کنند و تحت فرمان می‌گیرند؛ یعنی شهوت و غضب به عقل دستور می‌دهند؛ مثلاً شهوت به عقل دستور می‌دهد که برو تکنولوژی‌یی بساز که بتوانم شهوترانی بیشتری کنم. غضب به عقل دستور می‌دهد که برو سلاح کشتارجمعی‌یی اختراع کن تا من بتوانم جنایت بیشتری کنم. عقل در تصمیم‌گیری حضور ندارد و مطیع است. ایمان هم ابزار توجیه، تخدیر و امثال این حرف‌ها می‌شود. عقل و ایمان در تصمیم‌گیری‌های این شخص نقشی ندارند. تمام تصمیمات را شهوت و غضب شکل می‌دهند؛ لذا رفتارهایی که از چنین شخصی سر می‌زند، یک‌دست همه معصیت است.

از آن طرف، اگر قوای رحمانی، یعنی عقل و ایمان پیروز شوند، شهوت و غضب را اسیر می‌کنند؛ مثل غلام حلقه‌به‌گوش تحت فرمان خودشان می‌گیرند و بر اریکه‌ی فرمانروایی تکیه می‌زنند؛ دیگر شهوت و غضب در هنگام تصمیم‌گیری سر میز حضور ندارند و منتظر ابلاغ تصمیماتند. تمام تصمیمات را عقل و ایمان شکل می‌دهند و شهوت و غضب تحت فرمان آنها هستند؛ شهوت و غضب از عقل اطاعت می‌-

کنند، همان‌طور که از ایمان اطاعت می‌کنند؛ مثلاً غذای خیلی لذیذی به مقدار زیادی هم وجود دارد. شهوت طعام می‌خواهد به صورت افراطی و بیش از حد بخورد، عقل می‌گوید: چه خبر است؟ بس است؛ بیشتر از این بخوری، مریض می‌شوی؛ نخور! جلوی شهوت را می‌گیرد و شهوت مطیع است؛ یا ایمان جلوی شهوت را می‌گیرد؛ مثلاً ماه رمضان است. شهوت طعام اقتضا می‌کند که انسان بخورد؛ اما ایمان می‌گوید؛ ماه رمضان است و نخور و انسان نمی‌خورد؛ لذا شهوت تحت حکومت ایمان قرار می‌گیرد. غضب هم همین‌طور؛ مثلاً از کسی عصبانی است، گوشه‌ای او را گیر آورده و مشت را گره کرده است، می‌خواهد در شقیقه آن فرد بزند. عقل می‌گوید؛ چه خبر است؟ مشت به این محکمی آن هم در شقیقه، باعث مرگ او می‌شود! می‌خواهی بزنی در شقیقه زن و به این محکمی هم زن. عقل، قوه‌ی غضبیه را کنترل و مهار کرد و یا ایمان، قوه‌ی غضبیه را کنترل می‌کند؛ می‌گوید در عفو لذتی است که در انتقام نیست، پس عفو کن؛ یا از آن طرف ایمان به غضب مأموریت می‌دهد که برو با ظالم و دیکتاتوری جنگ کن؛ با فساد و بی‌دینی جنگ کن و غضب مطیع است. تمام رفتارهای این انسان یکدست طاعت است. دیگر معصیتی از او سر نخواهد زد.

به نظر می‌آید که مشکل امکان‌پذیر بودن عصمت حل شده باشد؛ یعنی اگر عقل و ایمان فرد به قدری قوی باشند که بتوانند غلبه‌ای کلی بر شهوت و غضب پیدا کنند، دیگر شهوت و غضب در تصمیم‌گیری‌های او حضور ندارد؛ لذا تصمیم‌گیری‌های او یکدست رحمانی و رفتارهای او طاعت خواهد بود و دیگر معصیت از او سر نخواهد زد. به نظر می‌رسد؛ مشکل حل شده باشد؛ اما هنوز یک مشکل باقی مانده است. آن مشکل چه است؟ من در عرصه‌های بیرونی به شما نشان می‌دهم و بعد خواهیم دید که در درون هم عیناً وجود دارد.

گاهی اوقات دیده‌اید که یک جناح سیاسی توانسته است قدرت را به دست بگیرد و تمام رقبا را هم در عرصه‌ی تأثیرگذاری بر کشور حذف کرده است و سال‌ها یک‌تنه در کشور حکم رانده است؛ اما آن جناح رقیب شکست خورده که سال‌ها از مواضع قدرت دور مانده است، در بزنگاه و موقعیتی استثنایی دست به تحرک فوق‌العاده می‌زند و یکباره ورق برمی‌گردد و آن جناحی که سال‌ها سرکوب شده بود، به

قدرت می‌رسد. این اتفاق را در صحنه‌های سیاسی دیده‌ایم و یا در تاریخ گذشته‌ی ایران یادتان هست؛ مثلاً پادشاهی بود که تمام مخالفینش را سرکوب و اسیر کرد و سال‌ها، مثلاً ده سال، بیست سال، سی سال حکومت کرد؛ بعد شبی همین شکست خورده‌های سرکوب شده که به صورت غلام اسیر بودند، دست به توطئه زدند و به چادر پادشاه حمله کردند و او را کشتند و فردا صبح خودشان پادشاه شدند. بیست سال، سی سال این فرد سلطنت کرده بود؛ ولی ورق برگشت. این اتفاق در عرصه‌های بیرونی کاملاً مشاهده شده است. عین این ماجرا در درون انسان هم قابل تصور است؛ یعنی ممکن است یکی از این دو دسته قوا پیروز شوند و سال‌ها یک‌تنه بر وجود این فرد حکومت کنند؛ اما تضمینی برای اینکه تا پایان عمرش، همچنان این حاکمیت مستقر باشد، وجود ندارد. ممکن است استمرار هم پیدا کند؛ مثل اینکه پادشاهی ممکن است تا آخر عمرش شاه بماند و در سلطنتش کودتا یا انقلابی پیش نیاید؛ اما امکان اینکه کودتا و یا انقلاب شود، هم وجود دارد؛ لذا از پیش نمی‌توان تضمین داد که این پادشاه تا آخر عمرش، شاه خواهد ماند؛ نه، ممکن است اواسط دوران سلطنتش، کودتا یا انقلابی شود و او را پایین بکشند. قوای پیروز در درون ما هم این‌گونه است. هر یک از این قوا که پیروز شده‌اند؛ ممکن است، سالیان دراز یک‌تنه بر وجود انسان حکومت کرده باشند. احتمال اینکه این حکومت تا پایان عمر شخص ادامه یابد، منتفی نیست؛ ممکن است واقعاً همین‌گونه باشد؛ اما این احتمال هم منتفی نیست که آن قوای شکست‌خورده از یک موقعیت استثنایی استفاده کنند و دست به خیزش، کودتا و انقلابی در درون انسان بزنند و آن قوای پیروز را پایین بکشند و خودشان بر اریکه‌ی قدرت بنشینند. نمونه‌های این مورد هم زیاد اتفاق افتاده است. در کتاب‌های اخلاق زیاد می‌بینید؛ مثلاً انسان‌هایی که سال‌ها شهوت و غضب یک‌تنه بر وجودشان حکومت می‌کرد و جز معصیت، کاری از آنها سر نمی‌زد؛ اما در یک بزنگاه و موقعیت استثنایی، عقل و ایمان سرکوب شده، دست به قیامی زد و شهوت و غضب را پایین کشید؛ مانند ماجرای فضیل عیاض، همان دزد قداره‌بند مخوف که شنیدن نامش رعشه بر اندام می‌انداخت؛ همان فضیل عیاضی که یک عمر کارش دزدی و آلودگی و تباهی بود.



ماجرای فضیل عیاض به گونه‌های متعددی نقل شده است. هم نقل شده است که شبی برای دزدی به خانه‌ی کسی رفته بود، این فرد به قدری مخوف بود که مقابل چشم صاحب‌خانه که بیدار بود، اسباب و وسایل زندگی او را جمع می‌کرد و بیرون می‌آمد و طرف جرأت اینکه صدایش دربیاید، را نداشت؛ چون کشته می‌شد.

نقل شده است که فضیل عیاض شبی برای دزدی به جایی رفته بود و داشت اسباب و اثاثیه را جمع می‌کرد. صاحب‌خانه هم بیدار بود؛ اما جرأت اعتراض نداشت. در این میان، نگاهش به دختر زیباروی صاحب‌خانه افتاد. یک‌باره دیو غریزه‌ی جنسی در وجود او تنوره کشید. به پدر و مادر دختر گفت که چه دختر زیبایی دارید! از او خوشم آمد. دخترتان را آماده کنید؛ فردا شب می‌آیم از او کام بگیرم. کوه غم بر سر پدر و مادر و دختر خراب شد. جرأت نفس کشیدن هم نداشتند؛ زیرا سر هر سه نفرشان را می‌برید و روی سینه‌شان می‌گذاشت. این‌طور هم نقل شده است که دخترک همراه مادرش از حمام شهر به سمت خانه می‌آمدند، از میدان شهر که عبور کردند، فضیل عیاض گوشه‌ی میدان نشست بود. نگاهش به دختر افتاد و به مادر دختر گفت: عجب دختر زیبایی دارید! خانه‌تان کجاست؟ مادر هم که فضیل عیاض را نمی‌شناخت؛ گفت: مرد غریبه به تو چه ربطی دارد؟ فضیل عیاض گفت: مثل اینکه من را نشناختی، بلبل‌زبانی می‌کنی! من فضیل عیاضم. مادر دختر تا نام مرد را شنید، رعشه بر اندامش افتاد. حالا اینکه مقدمه‌ی داستان چه بوده است را خیلی کار ندارم. شب بعد، راه خانه‌ی دخترک را در پیش گرفت. در تاریکی‌های شب، مقابل درب خانه‌ی دختر آمد؛ از دیوار بالا رفت و آماده‌ی پریدن در حیاط خانه‌ی دختر بود. یکی از همسایه‌ها، فرد مؤمن و شب‌زنده‌داری بود و در دل سحر مشغول تلاوت قرآن بود. در همان لحظه‌ای که فضیل عیاض می‌خواست از دیوار خانه‌ی دخترک پایین بیفتد و نیت کثیفش را عملی کند، مرد مؤمن همسایه به این آیه‌ی قرآن می‌رسد: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»<sup>۳</sup> آیا هنوز وقت آن نشده است که کسانی که گفتند: ما ایمان

---

۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

آورده‌ایم؛ ما مسلمانیم، دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آیات‌الهی خاشع شود؟! این آیه با وجود فُضیل چه کرد! فُضیل درحالی‌که سرش را به سمت آسمان کرده بود و به پهنای صورت اشک می‌ریخت، گفت: خدای من! چرا! همین الآن وقتش است و شرمنده از یک عمر تباهی و آلودگی، سرش را پایین انداخت و از دیوار پایین آمد و راه کوچه را در پیش گرفت. کسی دیگر تا مدت‌ها او را ندید. بعدها که سروکله‌ی فُضیل عیاض پیدا شد، یکی از نیکان، ابرار، اوتاد و افراد برجسته‌ی زمان خودش شده بود. شهوت و غضب بر وجود او سال‌ها حکومت کرد؛ ولی در یک بزنگاه، عقل و ایمان دست به انقلاب زدند. از این نمونه‌ها زیاد است؛ مثل ماجرای بلعم‌باعور که قرآن هم به آن اشاره کرده‌است. بلعم از بزرگان بنی‌اسرائیل و اهل عبادت و اهل کرامت بود؛ حتی بنابه نقلی بخشی از اسم اعظم را نیز داشت: «آتیناهُ آیاتنا»<sup>۴</sup>؛ اما همین فرد والامقام در یک لغزشگاه لغزید؛ «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>۵</sup> از هوای نفس خود تبعیت کرد و هرچه داشت از او گرفته شد «فَانسَلَخَ مِنْهَا»<sup>۶</sup> کارش به جایی رسید که قرآن درباره‌ی بلعم تعبیر کرد: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»<sup>۷</sup> مثال بلعم، مثال سگ می‌ماند؛ این قدر پست شد.

همچنین ماجرای برصیصای راهب که در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی نقل شده‌است. آن راهب دیرنشین که شهر و زندگی اجتماعی را رها کرده و در وسط بیابان صومعه‌ای درست کرده بود و سال‌ها آنجا زندگی می‌کرد. علف‌های بیابان را می‌خورد و عبادت می‌کرد. صاحب کرامت شده بود و مردم شهر هم خیلی به او معتقد شده بودند. دست بر قضا، دختر حاکم شهر که زیبارو و جوان بود؛ دچار بیماری لاعلاجی شد. کاری از دست هیچیک از پزشکان بر نمی‌آمد. حاکم مایوس و به مرگ دختر راضی شده بود. بعضی از مردم شهر پیش حاکم آمدند و گفتند: شما که همه‌ی راه‌ها را رفته و تجربه کرده‌ای، اما

۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

۵. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۶. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

۷. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

نتیجه‌ای نگرفته‌ای. یک توصیه‌ای داریم؛ ضرر نمی‌کنی. دختری که در حال مرگ است، او را به دیر برصیصای راهب ببر. چه بسا او کرامتی کند و این دختر شفا یابد. حاکم هم که دستش از همه‌جا کوتاه شده بود، تسلیم شد و به برادرهای دخترش و چند مأمور دستور داد که دختر بیهوش را روی تختی به دیر برصیصا ببرند؛ آنها به برصیصا گفتند: حاکم سلام رسانده و خواهش کرده است که اگر ممکن است دعایی، توجّهی کنید تا این دخترک از مرگ نجات پیدا کند. دختر را اینجا می‌گذاریم و شما هرکاری می‌خواهی بکن. فردا برای بردن دختر که امیدواریم خوب شده باشد، برمی‌گردیم. دختر را گذاشتند و رفتند. همین که برصیصا با دخترک تنها شد، ابلیس آمد و شروع به وسوسه‌ی او کرد. برصیصا! عجب دختر زیباروی‌یی! عجب اندام زیبایی! به‌قدری وسوسه کرد که بالأخره اراده‌ی برصیصا درهم شکست و به دخترک بیچاره و بیهوش تجاوز کرد. ابلیس دوباره مجسم شد و گفت: برصیصا! می‌دانی چه کردی؟! می‌دانی اگر فرمانروا بفهمد که به‌جای این که دخترش را شفا دهی، به او تجاوز کرده‌ای؛ تو را زنده نمی‌گذارد؟! تگّه تگّه‌ات می‌کند. اگر مردم شهر که این همه برایت احترام قائل هستند، بفهمند که چنین کاری کرده‌ای، لعن و نفرین نثارت می‌کنند. تمام اندام برصیصا شروع به لرزه کرد. گفت: می‌گویی چه کار کنم؟ ابلیس گفت: به‌نظر من، دخترک را بکش؛ خفه‌اش کن و در گوشه‌ای از دیر دفنش کن. فردا که برادرها و مأموران آمدند، بگو دختر را شفا دادم؛ خوب شد و رفت. من نتوانستم جلوی او را بگیرم. نمی‌دانم کجا رفته است. خودتان او را پیدا کنید. این‌طور خودت را نجات بده. برصیصای احمق هم برای بار دوم، فریب ابلیس را خورد و دخترک را خفه کرد و در گوشه‌ی دیر دفن کرد. فردا برادرها و مأموران آمدند؛ همان حرف‌ها را زد. آنها هم به دلیل اعتقادی که به برصیصا داشتند، یک در میلیون هم احتمال نمی‌دادند که دروغ بگوید. گفتند: اگر این‌طور است، می‌رویم دخترک را پیدا کنیم. از دیر بیرون آمدند که ابلیس بر آنها مجسم شد و گفت: احمق‌ها! حرف برصیصا را باور کردید؟! برصیصا به دخترک بیچاره تجاوز کرد و بعد برای اینکه رسوا نشود، خفه‌اش کرد و گوشه‌ی دیر دفنش کرد. اگر باور نمی‌کنید، گوشه‌ی دیر را بگردید و جنازه را از زیر خاک بیرون آورید.

اینها نمونه‌هایی از انسان‌هایی بود که عقل و ایمان سال‌ها درون آن‌ها حکومت می‌کرد و در یک لغزش‌گاه، شهوت و غضب در وجود آنها دست‌به‌کودتا زد؛ بنابراین محال نیست که عقل و ایمانی که بر وجود فرد حاکم است و ده‌ها سال است که این فرد یکسره طاعت انجام می‌دهد، تا آخر عمرش هم همچنان حاکم بماند و دچار معصیت نشود؛ اما از پیش، استمرار این حاکمیت تا پایان عمر قابل تضمین نیست. ممکن است مانند ماجرای بلعم‌باغور و برصیصای‌راهب، در نیمه‌های راه، شهوت و غضب شکست‌خورده، دست به یک کودتا بزنند و ورق برگردد. از پیش نمی‌توان تضمین کرد؛ بنابراین اگرچه عصمت در بشر امکان‌پذیر است؛ یعنی اگر با توفیق‌الهی عقل کسی رشد کند و بزرگ شود؛ یعنی فرد روی عقل خود کار کند؛ ایمان خودش را تقویت کند، عقل و ایمان به گونه‌ای قوی شود که بر شهوت و غضب غلبه‌ی کامل پیدا کند و حاکمیت عقل و ایمان تا پایان عمر هم استمرار پیدا کند، این فرد واقعاً معصوم خواهد بود و معصوم‌بودن او نه تضادی با داشتن شهوت و غضب دارد و نه تضادی با داشتن اختیار؛ اما از پیش نمی‌توان خبر داد که چه کسی معصوم است. تنها چه کسی می‌تواند از معصوم بودن شخصی خبر دهد؟ کسی که از پیش، تا پایان عمر او را خبر دارد و می‌داند. او چه کسی است؟ خدای‌متعالی؛ لذا گرچه عصمت امکان‌پذیر است، اما خبر از عصمت دادن جز از جانب خدا امکان‌پذیر نیست؛ یعنی خداست که می‌تواند با امداد و توفیقی که نصیب شخص می‌کند، کاری کند که عقل و ایمان بزرگی در او باشد که غلبه‌ی کامل را بر شهوت و غضبش پیدا کند و از پیش هم می‌بیند که این غلبه تا پایان عمرش باقی می‌ماند. لذا می‌تواند خبر بدهد که فلان شخص معصوم است. این اولین زاویه‌ای است که بحث امکان‌پذیر بودن عصمت، در عین وجود قدرت بر انجام گناه و نیز وجود انگیزه‌ی گناه، یعنی شهوت و غضب را توضیح می‌دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ